



اریه‌های فارسی مسمط نعیم اصفهانی



۱- درآمد

پس از نهضت بازگشت ادبی، برترین شاعران عصر قاجار امثال فتح‌الله شیانی، محمدعلی سروش اصفهانی و قآنی به قصیده روی آوردند. پیش و پس از انقلاب مشروطیت، قالب مسمط نزد شاعران رواجی هرچه بیش‌تر یافت. شاعران عصر قاجار چندین بهاریه‌ی فاخر در قالب مسمط ساخته‌اند که یکی از بهترین و مشهورترین آن‌ها از قآنی‌ست به این مطلع:

بنفشه رُسته از زمین به طرف جویبارها
و یا گسسته حور عین ز زلف خویش، تارها
ز سنگ اگر ندیده‌ی چه‌سان جهد شرارها
به برگ‌های لاله بین میان لاله‌زارها
که چون شراره می‌جهد ز سنگ کوهسارها
مسمط بهاریه‌ی بسیار خوبی که متعلق به این دوره است، از نعیم سده‌ی اصفهانی، شاعر معروف بهایی‌ست. مطلع این بهاریه چنین است:

فر جوانی گرفت طفل رضیع بهار
لب ز لب شست باز، شکوفه‌ی شیرخوار
باز، درختان شدند بارور و باردار
سر نهان هرچه داشت، کرد عیان کردگار
تو گویی امروز شد سر خدا آشکار

این مسمط فاخر، البته پیش از چاپ دیوان نعیم در هند در ۱۳۳۷ هم، همیشه به‌نام نعیم سده‌ی اصفهانی معروف بوده است. اما بعضی از اهل اطلاع در صحت انتساب این شعر به آن شاعر تردیدهایی روا داشته‌اند که من در این مقاله پس از ذکر مقدمه‌ی به آن اشاره خواهم کرد. امیدوارم طبع این مقاله در خصوص این بهاریه، در آغاز فصل بهار بی‌مناسبت نباشد.

۲- مقایسه‌ی بهاریه‌های عصر قاجار با بهاریه‌های

سابق

بهاریه‌های عصر قاجار، حتا بهترین آن‌ها، در مقام مقایسه با بهاریه‌های استادان سلف، در ادبیات منظوم فارسی تکراری بیش نیستند و الحق اگر بهاریه‌ی قآنی و نعیم اصفهانی را با اشعار قدما مقایسه کنیم، فضل تقدّم و تقدّم فضل را باید برای متقدّمان شناخت،

بلکه هنرنمایی‌های شاعران متأخر در مقام مقایسه با متقدّمان، جلوه‌ی ندارد. برای نمونه، منوچهری می‌گوید:

نوروز در آمد، ای منوچهری
با لاله‌ی لعل و با گل خمی...
شمشاد نگر بدان نکو زلفی

گلنار نگر بدان نکو چهری
□□□
نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز

زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز
لامعی گرگانی شاعر قرن پنجم می‌گوید:
جهان از خلدگویی مایه گیرد، چون بهار آید

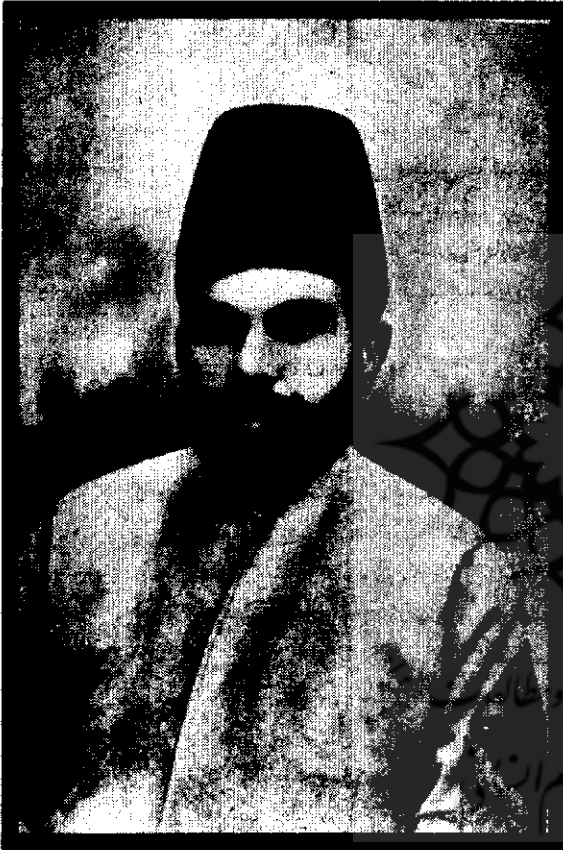
به چشم از دور هر دشتی بساط پُرنگار آید
بلا‌ی خیری و درد شقایق را پزشک آید
غم نسرین و گرم یاسمین را غمگسار آید

برآرد گل سر از گلزار و زندان بشکند لاله
بیفتد شنبلید از بار و آذرگون به بار آید
یا ادیب صابر ترمذی می‌گوید:

وقت بهار نو صفت نوبهار کن
خانه ز گل چو بتکده‌ی قندهار کن



سیدحسین امین به آقای دکتر خادمی تاخته که چرا... بعد از قائلی، نعیم را در فصاحت و بلاغت، منحصر دانسته، در حالی که بسیاری از شعرای بعدی، از نعیم برتر بوده‌اند. آقای دکتر هوشنگ گیلک با نقل عباراتی توهین‌آمیز از مقاله‌ی سیدحسین امین نوشته‌اند: «آوردن خصوصیات و سنجش کارهای فرهنگی و هنری کسان بر حسب عقاید مذهبی و دینی آنان به دید من، امری است بسیار ناپسندیده و مذموم.»^۲



نعیم سدهی اصفهانی

ملاحظه می‌فرمایید که این اشخاص اولاً، از من نقاد آن تحریف، شخص مجهول‌الهویه‌ی ساخته‌اند و مرا «شخصی به‌نام...» معرفی کرده‌اند. ثانیاً، حتی از استفاده‌ی نام «آقا» که برای هم‌مسلك‌های خودشان در همان صفحه استفاده کرده‌اند، در ناقد دریغ ورزیده‌اند. ثالثاً، از دروغی شاخدار حمایت کرده‌اند، در حالی که هر کسی که با ادبیات ایران انسی داشته باشد، می‌داند که اگر بخواهیم بهترین شاعر فارسی‌زبان ایرانی پس از قائلی را انتخاب کنیم، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان نعیم سدهی را انتخاب کرد. دفاع من از حریم ادبیات و شعر فارسی، ربطی به فساد عقیدتی شاعر نداشته است و بر صواب بوده. این که من این حرف حساب را زده‌ام که نعیم سدهی برترین شاعر پس از قائلی نیست و ثابت کرده‌ام که دلیل این

می با نگار خوش طرب، اندر بهار به
می با نگار خوش طرب، اندر بهار کن
رود و سرود و مطرب و می خوش کنند بزم
تدبیر جمع کردن این هر چهار کن

۳- تعصب‌های عجیب و غریب

در طول تاریخ ادبیات از صفویه تا امروز، گاهی تعصب‌های مذهبی در داورهای ادبی و حتا در نوشته‌های اهل قلم که ظاهر پژوهشی و قالب تحقیقاتی دارند، راه یافته است. برای مثال، شاه اسماعیل صفوی، نه تنها قبر عبدالرحمان جامی را به جرم تسنن خراب کرد، بلکه دستور داد که هر کجا در کتابی نام جامی باشد، نقطه‌ی حرف اول آن را از زیر حرف جیم بتراشند و بر بالای آن نهند تا جامی به خامی! بدل شود. ما این سخن را در مقدمه‌ی شواهدالنبوة جامی نقل و نقد کرده‌ایم و این‌جا تکرار نمی‌کنیم. هم از ۱۳۵۷ بدین سوی همه شاهد و ناظر بوده‌ایم که چه قدر کاغذ در اثبات تشیع حافظ سیاه کرده‌اند. اغلب این سخن‌ها را همکاران ما در همین مجله نقد کرده و می‌کنند و خواهند کرد.

۴- نعیم سدهی و بهاریه‌اش

موضوع مقاله‌ی حاضر نمونه‌ی دیگر از تعصب مذهبی نحله‌ی دیگر است. هم‌چنان که در مرداد ۱۳۸۳ در ماهنامه‌ی حافظ مذکور افتاد، دو نفر نویسنده‌ی بهایی‌مسلك در یکی از نشریه‌های ادواری خارج از کشور با تحریف تاریخ نوشته‌اند: بزرگ‌ترین و مؤثرترین عامل انقلاب مشروطیت، تعلیمات و تبلیغات «دیانت» آن‌ها بوده است! ما در ویژه‌نامه‌ی مشروطیت همین ماهنامه در مردادماه ۱۳۸۳ به این دروغ بزرگ، پاسخ کافی وافی دادیم و اکنون سخن مکرر نمی‌کنیم. اما ناگزیر باید به قول بیهقی «درست و درشت» بگوییم که بعضی از افراطیون مذهبی چه در مذهب اکثریت که تشیع است و چه در مذاهب اقلیت که غیرشیعی‌ست، بر اثر تعصب، حتا به ادبیات و فرهنگ و تاریخ ایران هم ابقا نمی‌کنند. ما در باب تندروی‌های افراطیون مذهبی مسلمان و مسلمان‌نما - از جمله حمله به نوروز و ۱۳ به در و چهارشنبه‌سوری بلکه بی‌مهری نسبت به شاهنامه و فردوسی یا عناد با نهضت ملی و مصدق - بسیار سخن گفته‌ایم، در این‌جا تنها از شواهدی از تحریف تاریخ و ادب به‌دست افراطیون مذهبی بعضی اقلیت‌ها سخن می‌گوییم که در قالب مظلوم‌نمایی، از بزرگ‌نمایی و خودنمایی دست برنمی‌دارند. از جمله، دو تن از این نحله، یعنی آقایان دکتر ایرج خادمی و دکتر هوشنگ گیلک در مجله‌ی «پیام بهایی»، نوشته‌اند که: بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌زبان پس از قائلی، نعیم سدهی است و چون صاحب این قلم در مجله‌ی ره‌آورد و نیز در کتاب ادبیات معاصر ایران این ادعای گزاف را نقض و نقد کرده‌ام، به من اهانت کرده و نوشته‌اند:

«آقای دکتر ایرج خادمی مقاله‌ی درباره‌ی نعیم سدهی، شاعر طراح و نواندیش، به‌چاپ رسانده‌اند و شخصی به‌نام پروفوسور

ادعای بی‌ربط، همانا تعصب عقیدتی مدعیان هم‌مسلك نعیم است؛ نباید به حربه‌یی بر ضد من تبدیل شود.

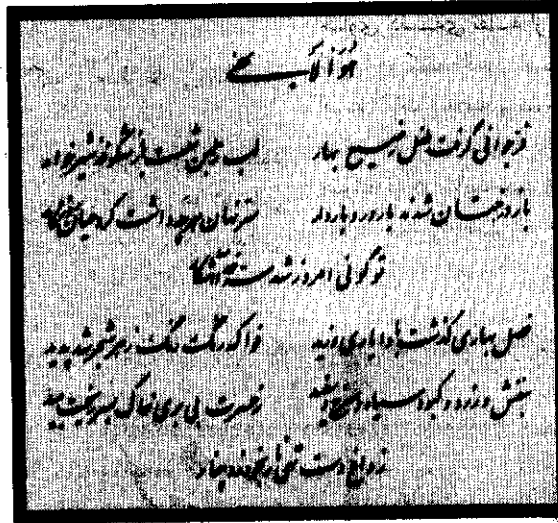
متأسفانه همان‌طور که در داخل کشور عزیزمان، جمعی از هم‌وطنان متعصب‌مان به امثال من به‌دلیل پشتیبانی از حقوق بشر، کثرت‌گرایی فرهنگی و تسامح دینی طعنه می‌زنند، در خارج از کشورمان نیز بعضی هم‌وطنان عزیز اعم از مسلمان و اقلیت‌های نامسلمان، ما را به تعصب مذهبی متهم می‌کنند. به عبارت دیگر:

متعصبان مسلمان ما را فاقد تعصب اسلامی و متعصبان نامسلمان ما را واجد آن می‌دانند، در حالی که ما فقط نسبت به حقیقت عشق می‌ورزیم و تنها باطل، حرف ناحق، زور و تزویر را دشمن می‌داریم.

اخیراً هم در سوم اسفند ۱۳۸۳، سردبیر سابق هفته‌نامه‌ی فردوسی در غربت آمریکا ما را به‌دلیل مقالات دکتر ناصر تکمیل‌همایون در روزنامه‌ی عصر امروز به چوب بی‌مهری نواخته است؛ در حالی که ما هم برای دکتر تکمیل‌همایون و هم برای ناقدان خود، حق قلم‌زدن و طرح اندیشه و نقد قائل‌ایم. ما ماهنامه‌ی حافظ را به مثابه‌ی تریبونی فرهنگی در اختیار همه‌ی اهالی جمهوری قلم و اندیشه که حرفی برای گفتن داشته باشند، گذاشته‌ایم. ما گفته‌ایم و می‌گوییم که ما سینه سپر کرده و طعن و سرزنش دوست و دشمن را به جان می‌خریم تا «حافظ حقوق، فرهنگ و ادب ایرانی» باشیم. امیدواریم از عهده‌ی این خدمت برآییم.

باری، در موضوع اغراق تعصب‌آمیز نسبت به ارزش ادبی آثار نعیم سده‌ی به‌طور عام و بهاریه‌ی منسوب به او به‌طور خاص، من بی‌این‌که بخواهم وارد اختلافات مذهبی که انگیزه‌ی حقیقی این اغراق‌ها از سوی نویسندگان محترم بهایی‌مسلك شده است، بشوم، عرض می‌کنم که من به مشافهه از آقای مهدی صدقی شنیدم و او از مرحوم ذکایی بیضایی شنیده بود که بهاریه‌ی معروف منسوب به نعیم اصفهانی، سروده‌ی ادیب بیضایی بزرگ بوده و نعیم آن را از ادیب گرفته و بازنویسی کرده و بهائیان آن را به نام او چاپ کرده‌اند. ما در شماره‌ی اردیبهشت ۱۳۸۳ ماهنامه‌ی حافظ طی مقاله‌ی بی‌با عنوان «دو نامه از امیرکبیر به ناصرالدین شاه» ثابت کردیم که نامه‌ی بسیار مشهور منسوب به امیرکبیر خطاب به ناصرالدین شاه که تاکنون در چندین مجله و کتاب منتشر شده است، از امیرکبیر نیست. هم‌چنین در شماره‌ی مرداد، ثابت کردیم که «قصیده‌ی وطنیه» (تا کی ای شاعر سخن پرداز...) منسوب به ادیب‌الممالک فراهانی، از او نیست. هم‌چنین در دو سه شماره‌ی حافظ در سال ۱۳۸۳ مباحث و اقوال مربوط به نامه‌ی منسوب به آیت‌الله کاشانی

به دکتر محمد مصدق در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ موضوع جر و بحث نویسندگان مجله قرار گرفت و سرانجام مقاله‌ی دانشورانه‌ی استاد ایرج افشار در شماره‌ی اسفند ۱۳۸۳ فصل‌الخطاب و خطاب‌الفصل واقع شد. اکنون در این شماره، می‌خواهیم صحت و سقم انتساب این بهاریه را به نعیم سده‌ی مطرح کنیم. بنابراین از اهل اطلاع و اصحاب اندیشه و فرهنگ می‌خواهیم که اگر در این زمینه اطلاع موثقی دارند، مطلب را با ذکر سند و دلیل به اطلاع



خوانندگان برسانند؛ تا راست و درست این انتساب نیز اثبات شود. داستان این انتقال را ما از آقای مهدی صدقی (مؤلف کتاب حساب‌جمل در شعر فارسی و کتاب در ادب فارسی با همکاری مشفق کاشانی و نیز مصحح دیوان‌های چند شاعر کاشانی، محتشم، کلیم و نجیب کاشی) شنیده‌ایم و آن را در حد یک روایت شفاهی و گواهی یک شاهد تقه‌ی عدل، برای امان نظر اهل تحقیق به آگاهی خوانندگان می‌رسانیم.

۵ - نقد و نظر

آقای دکتر ایرج خادمی طی مقاله‌ی بی‌با عنوان «نعیم سده‌ی شاعر طراح و نواندیش» در فصل‌نامه‌ی راه‌آورد در آمریکا، نعیم سده‌ی را برترین شاعر پس از قائلی شمرده‌اند. ما دلایل خود را در نادرست‌بودن این دعوی طی نقدی که در همان مجله چاپ شد، آورده‌ایم و در این‌جا تجدید مطلع و تکرار مطلب نمی‌کنیم. لیکن دلیل این‌که ما مجبور شده‌ایم بهایی‌بودن نعیم را در نقد خود ذکر کنیم، این بود که آقای دکتر خادمی در مقاله‌ی خود از ذکر این واقعیت (یعنی بهایی‌بودن شاعر) پرهیز کرده بودند؛ در حالی که ما اطمینان داریم که دلیل این‌که کسانی مانند آقایان ورتا و دکتر خادمی داوری کرده‌اند که نعیم برترین شاعر پس از قائلی است، بهایی‌بودن این داوران و آن محکوم‌له بوده است؛ تا حدی که در ذهن خود چنین می‌انگاریم که اگر نعیم، بهایی نمی‌بود و ۹۹ درصد از کتاب ۳۲۰ صفحه‌ی او تبلیغ بهائیت نمی‌بود، آقای ورتا چنین اغراقی نمی‌نمودند و آقای دکتر خادمی در نگارش آن مقاله صرف وقت نمی‌کردند، ما در مقام داوری صادق و دادوری عادل، کتمان هم‌اندیشی و هم‌کیشی داور و محکوم‌له را، در اصل ادعا مؤثر می‌شناسیم؛ و بنابراین ذکر بهایی‌بودن نعیم از سوی این قلم که در مقام نقد مقاله بوده است، از جهت اصول نقد پسندیده بلکه واجب بوده است.

۶- قرائن انتقال

قرائن صحت قول به انتقال که اکنون به نظر ما می‌رسد، چند چیز است:

۱- اول این‌که در باب این انتقال، مقتضی موجود و مانع مفقود است، چرا که از نظر فکری و مذهبی، زمینه‌ی اعتقادی هر دو شاعر زمینه‌ی واحد است. شاعر در بخش نهایی این مسقط در مدح عباس افندی، کار را به اطناب و اغراق می‌کشد و می‌گوید:
طلعت شمس الشموس، طلعت عبدالبهاست
قدرت رب‌الفوس، قدرت عبدالبهاست

حاوی ادله‌ی نقلیه از آیات قرآنی و احادیث اسلامی و تورات و انجیل و کتب ادیان سائره و دیگری حاوی ادله‌ی عقلیه و استدلالات منطقیه و هم‌چنین قصیده‌ی مفصله‌ی نونیه دارای ۱۳۴ شعر و مسقط بهاریه یا صیفیه و منظومه‌ی معروف به بیست و نه حرف که در بدایت تصدیق به امر مبارک سروده‌اند. این مجموعه از روی نسخه‌ی اصلی به خط حضرت ایشان به کمال دقت تحریر و مقابله گردیده است.^۵

هنگامی که درجه‌ی تعصب گردآورندگان یک مجموعه به جایی رسیده باشد که برای یک فرد بشر، این‌گونه واژگان خداگونه به کار



رحمت رب‌الربوب، رحمت عبدالبهاست

حضرت غیب‌الغیوب، حضرت عبدالبهاست

ذات اله الالوه، ذات همین شهریار^۱

لذا چون ادیب بیضایی هم ظاهراً بر همین اعتقاد بوده است، بعید نیست که این ابیات هم متعلق به ادیب بیضایی باشد.

۲- در مقطع مسقط که شاعر تخلص خود را آورده است، در متن چاپ‌شده (ص ۱۷۳) چنین آمده است:

نعیم وصف حبیب برای احباب گفت

چو بین‌الاحباب بود، تسقط‌الآداب گفت

ولی به توصیف حق، هرچه ز هر باب گفت

به عجز مال‌التراب و رب‌الاباب گفت

بنده کجا پی برد به ذات پروردگار

در این تخلص هم، از نظر ادبی «ادیب، وصف حبیب برای احباب گفت»، «ادیب» طبیعی‌تر از «نعیم...» می‌آید، یعنی اگر شاعر نعیم بودی، «زعیم» توانستی گفت و چون «ادیب» بوده است، «حبیب» گفته.

۳- در صفحه‌ی اول دیوان نعیم، یعنی قبل از نقل «بعض از الواح مقدسه‌ی نازله‌ی از یراعه‌ی قدرت مرکز میثاق به افتخار حضرت نعیم» آمده است که:

«حسن التقویم و یا جته‌النعیم اثر طبع گهربار شاعر شهیر بهایی، حضرت نعیم اصفهانی، مشتمل بر بعض از الواح به افتخار ایشان نازله‌ی از قلم اعلی و کلک اطهر حضرت عبدالبهاست و عکس و تاریخ حیات و شرح تصدیق امر حضرت رب‌البینات و دو مجموعه، یکی

برند، شاید بتوان اصول «اصاله الصحه»، «اصاله البرائه» و «حکم به ظاهر کردن» را کنار گذاشت و به منطوق «البینه علی المدعی» عمل نکرد؛ چرا که می‌بینیم حتا در قرن بیست و یکم هم آقایان، نعیم اصفهانی را اشعر شاعران پس از قائلی معرفی می‌کنند و بعد کار را در مجله‌ی خود به جایی می‌رسانند که به ناقدی ایران دوست و ملتزم به حقوق بشر، هم‌چون صاحب این قلم که مشت ایشان را باز کرده و انگیزه‌ی ایشان را در این داوری تعصب‌آمیز نمایانده است، وصله‌ی ضدیت با حقوق اقلیت‌ها می‌چسبانند تا او را به اتهام تعصب مذهبی از میدان به در کنند. این است که اعتماد انسان از این‌گونه آثار مکتوب به کلی سلب می‌شود.

در بررسی‌های ادبی و پژوهش‌های تاریخی، باید از چاپلوسی، اغراق، دروغ، غرض‌ورزی، توهین، تسخر و... پرهیز کرد. نویسنده و پژوهشگر باید رعایت صداقت و اصول اخلاقی را در داوری‌ها و رعایت امانت را در نقل قول‌ها بکنند. این مختصر مطالبی بود که به ذهن من رسید، امیدوارم دیگر اهل ادب - خاصه آقای مهدی صدیقی که بلاواسطه خبر این انتقال را به من داده‌اند - این مقاله را نقد و نقض کنند تا واقعیت معلوم و مسلم شود. ■

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای متن کامل مسقط قائلی، ر. ک. امین، سیدحسن، ادبیات معاصر ایران، تهران، دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲، صص ۸۹-۹۶.
- ۲- نعیم اصفهانی، احسن‌التقویم یا گلزار نعیم، دهلی، ۱۳۳۷، صص ۱۶۳-۱۷۳.
- ۳- مجله‌ی پیام بهایی، شماره‌ی ۲۸۵ و ۲۸۶، اوت و سپتامبر ۲۰۰۳، ص ۱۲۲.
- ۴- نعیم اصفهانی، همان‌جا، ص ۱۷۳.
- ۵- همان، ص ۱